

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بررسی شمول قاعده «جِبَّ» نسبت به مخالفین

یکی از فروعاتی که در قاعده جبّ مطرح می‌شود آن است که اگر یک مخالف مستبصر شود و فرض کنیم این مستبصر در ایام عدم استبصارش نمازی نخوانده و روزه‌اش را نگرفته یا عمل محرّمی انجام داده، آیا اینجا هم قاعده جبّ جریان دارد؟ در اینجا می‌توانیم بگوئیم مثلاً استبصار چون اسلام واقعی است و اینجا هم «يجب ما قبله»، یا به این بیان بگوئیم که «الاسلام يجبّ ما قبله» همین اسلام ظاهری است، همین کسی که بیاید شهادتین را بگوید. لذا وقتی «الاسلام يجبّ ما قبله» نسبت به کافر عنوان جبّ دارد، آن هم یک اسلام ظاهری شهادتین، پس اگر کسی استبصار پیدا کرد و شیعه شد و ولایت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را قبول کرد به طریق اولی «يجب ما قبله». این محل بحث و اختلاف است.

بررسی مدلول لفظی «الاسلام يجبّ ما قبله»

یک بحث این است که آیا مدلول لفظی این قاعده شامل ما نحن فیه می‌شود یا خیر؟ مسلماً مدلول لفظی شامل نمی‌شود؛ چون موضوعش اسلام به معنای شهادتین است، «ما قبله» یعنی «ما قبل الاسلام» هم ظهور در این دارد که در کفر به سر می‌برده، اما این مستبصر ما قبل الاستبصار مسلمان بوده، ولی ایمان نداشته است (استبصار یعنی همان شیعه شدن و ولایت را نداشته است).

پس مدلول لفظی مسلم شامل این مورد نمی‌شود. می‌گوید «الاسلام يجبّ ما قبله»، خصوصاً با توجه به این‌که قاعده جب یک امر خلاف قاعده است؛ زیرا طبق ادله قضا فوائت قاعده این است که اگر بر کسی عملی واجب بوده و فوت شده، بعد باید قضا کند؛ اعم از مسلمان و کافر، فوت شد. اگر با «الاسلام يجبّ ما قبله» می‌گوئیم فوائت دیگر نیازی به قضا ندارد این خلاف قاعده است و در خلاف قاعده باید اکتفا کنیم بر همان مورد خودش و مورد خودش اسلام مسبوق به کفر است، اما سنی که کفر نداشته، بلکه فقط ایمان نداشته است. پس مدلول لفظی‌اش مسلم شامل ما نحن فیه نمی‌شود.

بررسی شمول آیه 38 سوره انفال نسبت به اهل سنت

همان‌گونه که اشاره شد ریشه قاعده جب در قرآن است و ما اگر روایتی هم نداشته باشیم قاعده جب را خود قرآن بیان می‌کند. ادله‌ای که برای این قاعده اقامه شد مثل آیه شریفه «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ»^[1] که «ما قد سلف» فقط کفر نیست، بلکه اگر حرامی هم انجام داده، خمری خورده، زنا می‌خورده، همه اینها «یغفر». لذا ما قد سلف عام است. البته بعضی خواستند به خصوص کفر برگردانند و اگر بخواهد به خصوص کفر برگردد از قبیل قضیه ضروری به شرط محمول می‌شود. می‌گوئیم کافر بودی مسلمانی پس تو مسلمانی! پس وقتی منحصر کنیم آن کفرش کأن لم یکن است؛ یعنی مفروض این

است که مسلمان شده، پس این «ما قد سلف» یک معنای عامی را می‌رساند؛ یعنی گناهانی که انجام داده و واجباتی که ترک کرده است. نکته مهم در اینجا آن است که مسلماً «الذین کفروا» شامل عامه نمی‌شود.

بنابراین اولاً، مدلول لفظی روایت «الاسلام یجب ما قبله» شامل مخالف نمی‌شود و ثانیاً، تمام ادله‌ای که بر این قاعده استناد شده ابای از شمول نسبت به مخالف دارد. تنها نکته‌ای که باقی می‌ماند آن است که اگر کسی بخواهد از راه اولویت وارد شده و بگوید وقتی اسلامی که مرکب از شهادتین است و آن کفر و شرکی که هیچ ظلمی بالاتر از آن نیست، این اسلام ترک الواجبات و فعل المحرمات را می‌پوشاند، حال اگر یک سنی که لااقل خدا را قبول داشته اما نماز نخوانده و روزه نگرفته، اما الآن شیعه شده است، شیعه یک مرحله بسیار قوی‌تر و عمیق‌تر است، پس این به طریق اولی باید مشمول قاعده شود.

پاسخی که از این اولویت می‌دهیم آن است که این اولویت، قطعیه نیست. بله، اگر اولویت قطعیه بود مسئله تمام بود، شاید بگوئیم درست است آن کافر در شرک است و شرک ظلم است «وإن الشرک لظلم عظیم»، اما این شخص مخالف که اول باید راه حق را به او گفتند، راه حق این است که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در غدیر فرموده، در هزاران جا فرموده که بعد از من علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) به عنوان ولی همه مؤمنین است، «من کنت مولا فهذا علی مولا»، اینها را شنیده اما قبول هم نکرده است. لذا این شخص اسوء حالاً از کافر می‌شود، نه این‌که بگوئیم کافر اسوء حالاً از مخالف است. بنابراین اگرچه کافر در وادی ظلم بوده، اما ظلم مخالف بیشتر از اوست؛ یعنی کسی که دستور رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را شنید اما مخالفت کرد، از آن ظلمی که مشرک دارد بیشتر است. پس چه اولویت قطعیه‌ای داریم که در اینجا مطرح کنیم؟!

به بیان دیگر، گفتیم حکمت در این جب امتنان است، مخالف از اول تمرّد کرده و با سنت پیامبر مخالفت کرده، این چه قابلیت برای امتنان دارد؟ لذا امتنان هم در اینجا جریان ندارد و وقتی جریان نداشت ما قاعده جب را در اینجا نمی‌توانیم جاری کنیم؛ یعنی سنی اگر نمازش ترک شده بعداً باید قضا کند، اگر محرماتی را انجام داده باید توبه و استغفار کند تا اینها تمام بشود، اما در کافر بنفس الاسلام آن محرمات محو می‌شود.

بنابراین قاعده جب شامل مستبصر نمی‌شود.

بررسی روایات باب زکات پیرامون عدم اعاده اعمال اهل سنت

در کتاب الزکاة و حتی در بعضی از ابواب دیگر وسائل الشیعه، یک بابی داریم به نام باب مستحقین زکات که در آنجا سه روایت آمده که مضمون این سه روایت این است که اگر سنی مستبصر شد نمازی که خوانده و روزه‌ای که گرفته، حجّی که رفته، صحیح است و نیازی به اعاده ندارد. تنها چیزی که نیاز به اعاده دارد زکات است.

حدیث اول

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ وَابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام) فِي حَدِيثٍ قَالَ: كُلُّ عَمَلٍ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي حَالِ نَصْبِهِ وَضَلَّالَتِهِ ثُمَّ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَرَفَهُ الْوَلَايَةَ فَإِنَّهُ يُوجَرُّ عَلَيْهِ إِلَّا الزَّكَاةَ فَإِنَّهُ يُعِيدُهَا لِأَنَّهُ وَضَعَهَا فِي غَيْرِ مَوَاضِعِهَا لِأَنَّهَا لِأَهْلِ الْوَلَايَةِ وَأَمَّا الصَّلَاةُ وَالْحَجُّ وَالصِّيَامُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ.^[2]

حدیث اول صحیح‌ه‌ی برید بن معاویه عجل‌ی از امام صادق علیه السلام در باب ناصبی‌هاست که حضرت فرمود: هر عملی که ناصبی در حال نصب انجام داد، بعد خدا بر او منت گذاشت و ولایت را به او داد، بر آن اعمالی که انجام داده اجر می‌دهند مگر زکات، «لأنه وضعها في غير مواضعها»؛ زکات یک دینی است که باید این دین را به اهلش می‌دهد و رفته به غیر اهلش داده، مثل

اینکه شما یک دینی دارید به زید اگر به عمرو دادید ذمه‌تان بری نمی‌شود، زکات را باید به مؤمن دارای ولایت داد، سنی رفته به غیر مؤمن داده است.

حدیث دوم

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ وَبُكَيْرٍ وَالْفُضَيْلِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ كُلِّهِمْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 8 أَنَّهُمَا قَالَا فِي الرَّجُلِ يَكُونُ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْأَهْوَاءِ الْحَرُورِيَّةِ وَ الْمَرْجِنَةِ وَ الْعُثْمَانِيَّةِ وَ الْقَدَرِيَّةِ ثُمَّ يَتُوبُ وَ يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ وَ يَحْسُنُ رَأْيَهُ أَوْ يُعِيدُ كُلَّ صَلَاةٍ صَلَّاهَا أَوْ صَوْمٍ أَوْ زَكَاةٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ لَيْسَ عَلَيْهِ إِعَادَةُ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ قَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ إِعَادَةُ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ غَيْرِ الزَّكَاةِ لَا بُدَّ أَنْ يُؤَدِّيَهَا لِأَنَّهُ وَضَعَ الزَّكَاةَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهَا وَ إِنَّمَا مَوْضِعُهَا أَهْلُ الْوَلَايَةِ.^[3]

روایت دوم روایتی است که زرارہ، بکیر، فضیل، محمد بن مسلم و خود برید عجلای این پنج نفر هم از امام باقر علیه السلام و هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که از امام صادق (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) پرسیدند: اگر شخصی مدتی شیعه نبوده و جزء یکی از فرق ضاله (حروریه یا مرجعه یا عثمانیه یا قدریه) بوده است، سپس توبه کرده و ولایت را بپذیرد، آیا همه نمازها یا روزه یا حج و زکاتش را بعد از اینکه شیعه شد باید اعاده کند؟ حضرت فرمود: فقط زکات را باید اعاده کند.

حدیث سوم

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ وَ لَا يَدْرِي وَ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ ثُمَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَ الدِّينُوتَةِ بِهِ أَوْ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ قَالَ قَدْ قَضَى فَرِيضَةَ اللَّهِ وَ الْحَجُّ أَحَبُّ إِلَيَّ.^[4]

حدیث سوم مکاتبه عمر بن اذینه است که از حضرت درباره شخص سنی می‌پرسد که حجّ به جا آورده و بعداً شیعه شده و تدین به ولایت پیدا کرده است، حال که تدین پیدا کرده آیا دوباره باید حجة الاسلام را انجام دهد؟ حضرت فرمود: فريضة را انجام داده و تمام شده است. بعد می‌فرماید: «و الحج أحب إلي»؛ اگر حج را اعاده کند خوب است.

استدلال به روایات

نکته قابل توجه آن است که در اینجا نباید این مطلب را خلط کرد که قاعده جبّ می‌گوید: اگر سنی نماز نخوانده، روزه نگرفته، حج انجام نداده، زکات نداده، بعد از استبصار باید همه اینها را انجام بدهد و قاعده جبّ نمی‌گوید لازم نیست اینها را انجام بدهی، اما این روایات می‌گویند نمازی که سنی خوانده، روزه‌ای که گرفته، حجّی که رفته، در همان ایام سنی بودنش صحیح است، حال که مستبصر شده نیازی به اعاده ندارد.

اساس صحت اعمال مخالف؛ قاعده «إلزام»

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که این نمازی که در آن ایام خوانده بر چه اساسی صحیح است؟ روزه‌ای که گرفته بر چه اساسی صحیح است؟ این روی قاعده الزام است. در آن ایام سنی بوده، ملزم است طبق مذهب خودش عمل کند. ما در قاعده الزام شش تعبیر داریم از جمله: «أَلْزَمُوا النَّاسَ مَا أَلْزَمُوا أَنْفُسَهُمْ». وقتی قاعده الزام را درست تحقیق کنید مسئله ضرر از آن فهمیده نمی‌شود، مثلاً در قاعده الزام می‌گویند: میته را «بمن يستحلّ» می‌توانی بفروشی وقتی که فروختی و او خرید، به ضرر شماست؟ نه. همه قبول کردند. در بیع میته فقط بعضی‌ها گفته‌اند که باید پول را به عنوان رفع ید بگیرد، ولی صریح روایتش بیع

است.

دو صحیح‌ه حلبی داریم که مرحوم شیخ هم در مکاسب می‌آورد، اصلاً تعبیر به بیع دارد: «نبیع»، حضرت می‌فرماید: بیع «بمن یستحل» مانعی ندارد و درست است. بدون هیچ تردیدی بیع «بمن یستحل» از مصادیق قاعده الزام است. مثال دیگر آن‌که اگر یک مسلمانی در خارج زندگی می‌کند خانه‌اش را به یک مسیحی فروخت که می‌داند تمام درآمدش از شراب است، این معامله شما با او صحیح است. مشهور می‌گویند: شما نمی‌توانی خمر را به کفار بفروشی، عجیب این است که می‌تواند خمر را می‌شود فروخت ولی خمر را می‌گویند نمی‌شود، در حالی که ما گفتیم می‌شود.

محقق خویی در منهاج در یازده مورد برای الزام از فقه استقصاء فرمودند و من 40 مورد آوردم، این موارد را هم نیاوردم. حاصل مسئله این است که در قاعده الزام مسئله ضرر در برخی از مواردش هست، اما در بعضی دیگر نه. عرض کردم محصل قاعده الزام این است که می‌گوید اگر کسی طبق مذهب خودش صحیحاً عمل می‌کند شما هم آثار صحت را برایش بار کن.

از جمله فروع این قاعده آن است که کسی مقلد شخصی است که می‌گوید در بیع عربیت شرط است و یکی می‌گوید شرط نیست، حال الآن می‌خواهند معامله انجام بدهند، آن کسی که عربیت را شرط می‌داند طرف مقابلش شرط نمی‌داند اگر یکی‌شان عربی گفت و یکی‌شان فارسی، نمی‌توان گفت که این معامله باطل است، البته بعضی‌ها گفتند باطل است.

مثال دیگر (که ما مخالفت با مشهور کردیم) آن است که همه می‌گویند: اگر امام جماعت معتقد است به اینکه تسبیحات اربعه یک بار واجب است، اما مأموم اجتهاداً یا تقلیداً می‌گوید سه بار، نمی‌تواند به اینکه یک بار می‌خواند اقتدا کند، ولی به نظر ما طبق قاعده الزام می‌تواند. قاعده الزام می‌گوید: این نمازش برای تو محکوم به صحت است؛ چون روی مذهب خودش صحیحاً انجام داده و تو باید آثار صحت را بر آن بار کنی و یکی از آثار صحتش همین اقتدا است.

مثال دیگر آن‌که، شما خانه یک سنی می‌روید و سنی که قائل به خمس نیست، بگوئید من غذای شما را نمی‌خورم که اینجا عرض کنم وقتی منزل شیعیان اهل ولایت می‌رویم حق نداریم سؤال کنیم تو خمس می‌دهی یا نه؟! همه امورش محکوم به صحت است. نمی‌توانیم بگوئیم اول برای من روشن کن که پول تو از راه حلال است یا نه؟ غلط می‌کنی این سؤال را می‌کنی! او مسلمان است و به حسب ظاهر اسلام می‌گوید همین مقدار که می‌گوید من مسلمانم آثار صحت را برایش بار کن.

وقتی منزل یکی از اهل سنت رفتید می‌دانید او خمس نمی‌دهد، خوردن برای شما جایز است یا نه؟ بعضی‌ها گفته‌اند «أبَحْنَا لِشِيعَتِنَا»، اما با قطع نظر از آن، قاعده الزام می‌گوید او واجب نمی‌داند و وقتی او واجب نمی‌داند الآن هم شما رفتید منزلش، آثار صحت را برایش بار کن و از این غذا هم استفاده کن.^[5]

مثال دیگر، اقتدا به اهل سنت است که مرحوم امام و مرحوم والد ما صحیح می‌دانند، البته صحت به معنای واقعی و کمال مراد نیست؛ زیرا از هیچ سنی هیچ نمازی قبول نخواهد شد. یک وقتی کسی گفت این روایات را شماها دارید که اگر کسی تمام عمرش را نماز بخواند، تمام عمرش را روزه بگیرد، حج برود، تمام اموالش را انفاق کند، اما ولایت نداشته باشد هیچ اثری ندارد، من به او گفتم این متخذ از آیه قرآن است، گفت کدام آیه؟ گفتم همین آیه که خدا به پیامبر می‌فرماید: «يا ايها الذين بلغ ما انزل إليك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته» [6]، خداوند به خود پیامبر (صلي الله عليه وآله) می‌فرماید: اگر این را نگوئی هیچ رسالتی از رسالت‌های خدا را انجام ندادی؛ یعنی تمام این 23 سال زحمتی که کشیدی همه هباءً منثوراً می‌شود، به طریق اولی اگر سنی ولایت را قبول نکند به اندازه عمر دنیا نماز بخواند ارزش ندارد، ولی فقها در آنجا آن صحت فقهی را نمی‌خواهند بگویند.

- [1] . سورة انفال، آیه 38.
- [2] . التهذيب 5-9-23؛ وسائل الشيعة؛ ج1، ص125، ح 317-1 و ج9، ص216، ح 11870-1.
- [3] . الكافي 3-545-1؛ وسائل الشيعة؛ ج9، ص216، ح 11871-2.
- [4] . الفقيه 2-429-2883؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص61، ح 14242-2.
- [5] . قاعده الزام یکی از قواعد مهم فقه سیاسی است، یک سفری که برای آلمان دعوت شده بودم در مسجد امام علی 7 هامبورگ، حدود 150 نفر از علمای آلمان صبح تا ظهر بحث فقهی داشتیم، مباحثی بود که من آنجا قاعده الزام را گفتم، دیدم خیلی از سوالات اینها با قاعده الزام قابل جواب است، بعد اینها گفتند ما نمی دانستیم این را، بسیاری از مشکلات ما را این قاعده الزام حل می کند، حتماً تقاضا می کنم که قاعده الزام را توجه داشته باشید.
- [6] . سورة مائده، آیه 67.